

مانستان



(حجاری مانی در تنگه چوگان در حالی که زیر پای بهرام افتاده است)

«پیش کش به استاد دکتر عبدالعظیم رضایی»

پژوهش و نگارش : فرید شولیزاده

نوشتاری که در برابر دیدگان شماست کوششی است در راه شناخت آرا و عقاید مانی ، فردی که در فرهنگ ایران مشهور است به پیامبر نقاش، تلاش ما در این جستار بیشتر معطوف خواهد بود به بازشکافی جهان بینی و آرمانهای درون فکری او ، نهایت تلاش پژوهشگر بر آن بوده تا دو بعد اسطوره ای شخصیت باستانی مانی و بعد ایدئولوژیک و حقیقی وی را با تکیه بر آنچه میتوان بعنوان مستندات تاریخی پذیرفت، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد ، امید آن میرود که آنچه آرمان پژوهنده بوده حاصل گردد...

مانی کیست؟ مشهور است که مانی بن فاتک بسال 215 میلادی در قریه ای در مرکز ولایت میشان(ناحیه بابل) در میان رودان زاده شد. پدرش فاتک نام داشت، او را از مردمان ناحیه همدان دانسته اند(1)، گویند که مادرش از زنان طایفه مغتسله، یکی از فرق

گنوستیک بوده که در آن تاریخ در نواحی میان فرات و دجله ساکن بودند. گفته میشود که مانی به مانند جامعه پیرامون خود در دوران نوجوانی کیش مغتسله داشت، او در کتاب کفالیه خویش از مکاشفاتی که به وی دست داده سخن می گوید و از ملکی بنام صاحب و قرین اسرار عالم، که حقایق عالم را به او عرضه کرده است! پس آنگاه سفری به هند کرده و به دعوت پرداخت، آنچه مشهود است کنکاش در سلوک فکری ادیان آن دیار که روحی ریاضت محور و انزوا طلب دارند او را تحت تاثیر آن اندیشه ها قرار داده و طبع صوفیگری را در افکار او بیشتر شعله ور گردانیده(2). مانی پس از مراجعت به ایران خود را فارقلیط که عیسی ظهور او را خبر داده بود میخواند. مانی از راه مسلک گنوستیکی ابن دیصان، سنن و روایات عیسی را پذیرفته و بر شدت ثنویت آن افزوده بود. افکار وی از نفوذ مرقیون و گنوستیک های دیگر نیز برکنار نمانده بود، در افکار او حتی میتوان لایه هائی از آثار فلسفه یونانی عامیانه آن زمان را هم مشاهده کرد، ولی این آرا و افکار هم میبایست بوسیله عیسویان گنوستیک به او رسیده باشد، شاید بتوان مانی را آخرین نماینده یونانیت بابلی هم دانست. زیرا در اصول با تمدن یونانی سوریه و مصر هم زمان خود فرقی چندانی نداشته است. مانی در سروده ای به زبان پهلوی اشکانی می گوید: من از بابل زمین آمده ام تا ندای دعوت خویش را در همه جهان پراکنده کنم... (قطعه m4).

چرا پیامبر نقاش؟ اصولاً مانی به حرفه نقاشی اشتغال نداشت و بیشتر دایعه طبابت داشت و خود را پزشک معرفی می کرد، اما مفاهیم ایدولوژیک آئین خویش را بصورت پرده های نقاشی به تصویر می کشید تا تفهیم و دیکته کردن آن باورها را در افکار عوام سهل تر باشد. از این رو بود که چون کتب دینی وی حاوی نگاره های متعددی بود وی را نقاش دانسته اند و او را پیامبر نقاش نامیده اند.

آثار مانی به زبان های گوناگونی چون سریانی، پهلوی پارسی، سغدی، قبطی، پهلوی ساسانی و... استنساخ شده است. از جمله آثار مانی: **انجیل زنده** (ewangelyon zindag) که بر حسب عدد حروف سریانی 22 فصل داشته است و الهام نامه (وحی) خدای منجی بر مانی است(3)، **مزامیر**، مانی دو **زبور** منظوم سروده بود که ترجمه قطعات مفصلی از یکی از آن دو به زبان پارسی و قطعاتی از آن به پارسی میانه و سغدی در دست است و در زبان پارسی این قطعه **آفرین بزرگان** (wuzurgan afriwan) نام دارد.

زبور دیگر مانی **آفرین تقدیس** (qsudagan afriwan) نام دارد و سبب این نام گذاری وجود واژه قادوش (قدوس) در آغاز هر یک از نیایش هاست. از مانی آثار دیگری نیز باقی مانده که مشهور ترین آنها کتاب **کفالیه** (کفالیه) است، **شاپورگان** (شاهپورهگان) حاوی مطالبی پیرامون مبداء و معاد در باور مانی که به زبان پهلوی است، **الاسرار** کتابی که بیشتر به آرای ابن دیصان پرداخته است، **رساله الاثین** (رساله کوان) که پیرامون حمله عفریتان و دیوان به آسمان و بسی افسانه های پهلوی دیگر بوده است، **پراگماتیا** (رساله الاصل) که آن را متمم رساله الاثین شمرده اند، امروزه قسمت اعظم ترجمه قبطی کتاب کفالیه در دست است که گمان می رود ترجمه متن یونانی آن باشد، گذشته از این کتب عده بسیاری نامه و دستورالعمل های کتبی و رساله های مختلف بقلم مانی رواج داشته است. این نامه ها خطاب به شاگردان معتبر یا جماعت مانویه بوده که در ممالک مختلف مانند تیسفون، بابل، میشان، الرها، خوزستان، ارمنستان، هند و غیره ساکن بوده اند، در میان پایپروس هایی که در مصر کشف شده ترجمه قبطی بسیاری از این نامه ها به دست آمده است. از شاگردان بلافصل و بلند پایه مانی نیز نامهایی بجای مانده است از آن جمله اند: **مارامو** (مبلغ و نماینده مانی در شرق) سراینده بسیاری از اشعار پارسی،

مار خورشید و همن (سراینده سرودنامه هوبدگمان)، **هراکلیدس** (سراینده مزامیر قبطی مانوی)، **توماس** (سراینده مزامیر قبطی)، **خداوندگار کوروش** (سراینده مزامیر بما) و پاره دیگری از این نسک که از آن جمله سروده های مشهور **انگد روشنان** است(4)

...

نکته سیار مهمی که باید بدان توجهی خاص داشت مبحث جانشینان مانی (خلفای وی) چون **سیسینیوس و اینایوس** است. ایشان در نوشتارهایشان برای عامه پسند گرداندن افکار مانی در نزد ایرانیان بسیاری از نظرات وی را به زرتشت نسبت داده اند و از داستانهای اساطیری و پهلوانی تاریخ ایران چون فریدون بهره فراوان برده اند، گسترش و بلطبع بعدها ترجمه بسیاری از متون فوق به عربی و سپس زبانهای غربی تأثیر انکار ناپذیری در انحراف در شناخت اندیشه ها و گوهره فکری حقیقی اشو زرتشت در میان محققین و مستشرقین گذاشت.

مانی در کتاب شاپورگان خویش می گوید: *این دانش و راه به کار بستن آن گاه و بی گاه از سوی فرستادگان یا پیامبران بر آدمیان فرو خوانده شده ، زمانی نام پیامبر بودا بوده و در هندوستان آموزش می داده ، زمانی نامش زرتشت بوده و در ایران و زمانی عیسی بوده در خوربران (=غرب) و اینک پیام خدا را من که مانی هستم پیام آور خدا ، پیامبر راستین و واپسین پیامبر بر شما فرو می خوانم...*

آنچه از این گفتار مانی بر می تابد ناشانه آن است که دین مانی آمیزه ای از آئین های بودایی، زرتشتی و ترسایی یا به سخن آراسته تر هستی شناسی ترسایی بوده. برداشتهای او از آئین بودا بویژه در زمینه پرهیز از آزار جانداران و بیخانگی، چشمگیر است. در گرایش به شیفتگی و دوست داشتن آدمیان پای خود را جای پای ترسایان می گزارد و چون ماریسون باور دارد عیسی که میانجی میان آفریدگار و آفریدگان است با رنج خود رنج آدمیان را باز می خرد، مانند یک آدمی و یا در تن آدمی به جهان نیامده و بالای جلیا نرفته و یهودیان دیگری را بجای او کشته اند(5).

مانی در بر خورد با دوآلیسم اخلاقی اشو زرتشت در گاتها سردرگم شده و از درک آن عاجز می ماند. دیده می شود که گروهی از پژوهشگران می کوشند دین مانی را شاخه ای از دین زرتشتی جلوه دهند، اشتباه همگی آنها از زمانی نمود پیدا می کند که یا متون خلفای مانی و آثار ترجمه شده مورخین اسلامی از کتب مانوی را می خوانند و یا آنکه اصولاً قادر به تفاوت گذاشتن میان دوآلیسم اخلاقی تعالیم زرتشت با دو بن انگاری یا دو خدایی تعالیم مانی نمی شوند، و چه بسیار که بی راهه رفته و قلم فرسایی ها کرده اند... این همان نکته ای است که خود مانی هم قادر به درکش نشده. در آموزه های اشو زرتشت اخلاقیات صورتی نسبی دارد به معنای ساده تر یک آفریننده روشنایی و یک پروردگار یکتا و خوب مطلق وجود دارد با آفرینشی به نام انسان(منو) که در نهاد اندیشه او دو گوهره(سپنته و انگره) به ودیعه گذاشته شده که به بود و نبود، و ماهیت وجودی او بمانند دو قطب آهنربا معنا می بخشند(دو قطب آهنربا به خودی خود نامی ندارند این ما هستیم که بر مبنای تعریف زندگی خود به آنها معنا می بخشیم و آنها را مثبت یا منفی مینامیم) مانند وجود فیزیکی خود آهنربا که بدون وجود دو قطب، هستی و چیستی بی معنا خواهد بود یا مانند دو ذره درون اتم (الکترون و پروتون) که تعریف وجود اتم در گروه وجود هر دوی آنهاست...

مانی در کتاب کفالیه می گوید: *کسانی که درباره یک خدا سخن گویند ناگزیر باید پذیرای آن باشند که این یک خدا هرچه را بخواهد همان می شود و یا به دیگر سخن هرچه هست خواست آن یک خداست. این پلیدی ها در جهان ما پس خود به خواست آن یک خدا پدید آمده، اگر آن خدا رسا باشد(کامل) چگونه به خواست او نارسایی پدید می آید و اگر نتوانسته است که جهانی رسا و بر کنار از نارسایی بیافریند پس در رسایی او و یا در رسا بودن نیروی آفرینش او باید دو دل بود.*

در جهانبینی مانوی، هستی، آفرینش دو خدای کاملاً مستقل دانسته شده، یکی خداوند روشنایی و دیگری خداوند تاریکی و پتیارگی، اولی بر تخت خویش در کاخی شکوهمند بر فراز بالا زندگی می کند و دومی در ژرفای جهان هستی و میان گل و لای، در آغاز کل جهان کشورهای خدای روشنایی و خدای تاریکی هم مرز بودند ولی این دو خدا با یکدیگر

پیوند و آشنایی نداشتند. هر کدام از این کشورها سازمان ویژه خود را داشته است. در کشور روشنایی **پدران بزرگوار** آشیان دارند ، پدر دارای پنج نشیمن است، سهش (=حس) ، باشندگی (=وجود)، اندیشه (=تعقل)، خواست (=اراده) و پندار، این پدر بزرگوار کپی برداری از مفهوم پدر در هستی شناسی ترسای (مسیحی) است و از آن روی رسا است که دارنده این 5 نشیمن است (مانی نشیمن را برابر با شکینه دانسته) در اندیشه های مانی کشور خدای تاریکی پر است از تند بادهای وزنده ، آب های زهرآلود ، آتشفهای ویرانگر و خاکهای مرده. باشندگان در این کشور همه بیمار و ناتوان و افسرده و تبهارند، ایشان در نابسامانی جاودانی پیوسته در جنب و جوش اند ولی در میان آنان یگانگی در کار نیست زیرا که دشمن یکدیگرند، روزی تنی چند از آنان به سرزمین روشنایی رخنه کردند و از این راه تاریکی به زیبایی خدای روشنایی پی برد و بر آن شد که بهره ای از آن را بدست آورد. بدین گونه آرامش جهان بر هم خورد و برخورد روشنایی و تاریکی از آن روی که تاریکی توانست بهره ای از کشور روشنایی به چنگ آورد پدید آمد و **آشوب** زاده شد، تازش سپاهیان خدای تاریکی بر سرزمین روشنایی (جهان سپیدنی) یا کیهان را از جهان مینوی پدید آورد و جدا کرد (به زبان ساده تر مانی آفرینش را در نتیجه آشوب و نکبت می داند)، در جهان روشنایی نه آتشی بود که بتوان با آن دیوان را گریزند و نه آبی زهر آلود که بتوان به کام دشمن ریخت و نه حتی فلزی برنده تا بتوان با آن جنگید، خدای روشنایی ناگزیر (مادر زندگی) را به یاری فراخواند و مادر زندگی (نخستین آدم) را فرا خواند، این آدم با نخستین آدمی که در سفر پیدایش تورات از گل خلق می شود و یا کیومرث اسطوره یی اهورا آفریده اوستا تفاوت دارد، این همان نخستین آدمی است که در هستی شناسی ترسای خود بخشی از خداست و هم‌ریشه او، ذکر این نکته ضروری است که چون مانی با دلسپردگی به اندیشه های بودا، رهایش از زنجیر زندگی را بایسته می داند، همسرگزینی و زایش را روا نمی دارد و از این روی نخستین انسان زاده نمی شود و خود هست چنان که پدر و مادر زندگی، بنا بر تعریف مانی نخستین آدمی زرهی بر تن داشت بافته از چهار آخشیج و فروهر، نخستین آدم زره پوشیده با یاری فرشته ای که افسار پیروزی را در دست داشت جنگ با خدای تاریکی را آغازید و کوشید که سپاه او را در هم شکند، ولی کوشش او بجایی نرسید و در میدان جنگ بیهوش افتاد و خدای تاریکی آن پنج آخشیج روشن را فرو برد با این همه نخستین آدمی در خطر نبود و با پلیدی نیامیخته بود از این روی در ژرفای گرداب تاریکی توانست ریشه های تاریکی را آنچنان ببرد که تاریکی را از بالندگی باز دارد، هرچند در تعریف مانی این گونه نخستین انسان بر تاریکی پیروز می شود ولی چم پیروزی آن نیست که رنج از میان رفته باشد و زمان تیره روزی آدمیان بسر آمده باشد، زیرا تاریکی پنج آخشیج روشن را فرو برده است و سرزمین روشنایی به ناتوانی گرائیده، مانی اصولاً "وجود گیتی را محصول آمیزش نابخواه روشنایی و تاریکی می داند، در این پیکارها آفتاب و ماه که دو نماد روشنایی هستند از بند سپاهیان تاریکی می گریزند و آزادی خویش را باز میابند (دکتر آر سی زتر در کتاب زروان رویه 108، در مورد استوره های مانوی آورده: که یزدان به یاری **مهمی** (ماه می، mahmi) نور جهانی و خورشید و ماه را آفرید)، ولی هنوز بسیاری از سرسپردگان به روشنایی مانند بی رنگی گرفتار (رنگ) اند.

مانی در قطعه از کفالیه می گوید: *نفرین بر خالق بدن من که جانم را زندانی کرده است و نفرین بر طقیانی که مرا به غلامی انداخته اند...*

مانی باور دارد که روان بخشی از خدای روشنایی است که به جهان سپیدنی آمده و در تن یا کالبد خاکی که تیره و پلید است جایگزین شده (مانی خاک را از جنس مدفوع دیوان می داند) و از این روی است که اگر آدمی بدان روشنایی که در درون دارد بنگرد ، به خدای روشنایی نزدیک شده است. خدای روشنایی آن بخشهایی از خود را که گرفتار آمده و از آلودگی رنج می برند از یاد نمی برد و روزی می آید که آن بخشهای جدا شده را بسوی

خود فرا می خواند، بدین گونه آدمی در نگاه مانی به مرز یگانگی با خدای روشنایی خواهد رسید، از سویی دیگر اگر آدمی نیز بکوشد که آن بخشهای روشن را از زنجیر پلیدی ها برهاند، در رهایش خدای روشنایی از دست اندازی خدای تاریکی، یار و همکار خدای خویش شده است، به زبان ساده تر نهایت آرمان دین مانوی پاک شدن نسل نوع بشر از روی زمین و بازگشت همه ذرات نور درون ایشان بسوی خدای روشنایی به تعریف مانی است. مانی در یکی از قطعات پارتی از نجات و رستگاری نور یا روح در بند درون بدنها سخن می گوید: *روح نومید است! و فریاد می کشد چه کسی نجات خواهدم بخشید؟ روحی تنها ترس خورده و گریان که به بازجست نور و رهایی است. آنگاه منجی(مانی) پیش می آید و کلامی مهربان و عاشقانه بر زبان می راند دیوان می گریزند و مژه رستگاری به روح داده می شود، روح جامع نور بر تن می کند. و از زندان ظلمانی و متعفن تن آزاد می گردد. سپس به آسمان به نزد پدر بزرگی روان می شود.*

در مضامین اشعار مانوی حکومت ساسانیان همواره نماد چیرگی ظلمت قلمداد شده که با منجی نور یعنی مانی و آئینش در ستیز است. زرتشتیان از دیدگاه او و گاه "خلغایش بی انصافانه، همواره پیروان **ظلمت** قلمداد می شوند...

عیسی مسیح در آئین مانی مقامی شامخ دارد بطوری که در آخر الزمان در باور مانی در کتاب شاپورگان چنین نمود می یابد که: *عیسی بردبار [درخشان]!، چون داوری عادل ظهور می کند، دو ملکی که حاصل و نگهدارنده زمین و آسمانند بار خود را می افکنند، همه چیز خراب می شود و از این تشویش عمومی عناصر و مواد، شعله هایی بر آمده و سراسر عالم را می سوزاند. در این عذاب عام که 1468 سال بطول خواهد انجامید تمام ذرات نور، که استخراج آن از ماده ممکن باشد، بیرون کشیده می شوند و قسمت کوچکی از نور الهی الابد در ماده اسیر می ماند، اما این حال موجب کدورت خدای روشنایی نخواهد شد، زیرا طبیعت او با غم سازش ندارد و جز بخت و سرور چیزی ادراک نمی کند، سدی محکم میان دو عالم کشیده می شود و عالم نور تا ابد در آرامش و صلح می ماند...*

نگاه سراسر پریشان مانی به میحی بنام آخرالزمان با تکیه بر واژه وحشت و تصاویر دهشتناک ترسیم شده بدست وی در کتابهایش، نیاز به یک روانکاوی دقیق در شخصیت فردی و اجتماعی او را در آن فصل از تاریخ طلب می کند. تحمیق کردن توده های مردم با تکیه بر معراج های دروغین و مرعوب کردن جامعه به مدد نقاشی های رعب آور بوسیله افرادی چون مانی و گمراهانی چون ارداویراف و کرتیر در فصل های آغازین حکومت ساسانیان با شدت و حدت دنبال شده است. قربانی حقیقی این نمایش های مزورانه، پیام توحیدی و راستین پیامبری پاک و کم نظیر بنام اشو زرتشت بود... و در این میان بازنده حقیقی توده مردمانی مسخ شده.

در شناخت جهانبینی مانی و باورهای خلغایش، دستور دانشمند **مردان فرخ اورمزداد** در کتاب **شکند گمانیک و پچار** می فرماید:

کنون، مزدیسنان زرتشتی که اساس گفته های مانی روی نامحدودی دو قوه اولیه [نه وحدانیت یزدان] است و میانه آن بهم آمیخته میشود و در فرجام روشنائی از تاریکی جدا میگردد، آن بعدم تجزیه بیشتر میماند...

دیگر آنکه مانی میگوید آن دو نیروی اصلی تا ابد برقرار، در حد یکدیگر، مانند آفتاب و سایه اش باشند.

دیگر آنکه [مانی گوید] دنیای جسمانی همگی اهریمنی است، دنیای جسمانی آفرینش اهریمن است. گوید آسمان از پوست، کوه از استخوان، و مردمان دیو دو پا و حیوانات دیو چهارپا باشند.

دیگر آنکه [مانی گوید] جان در تن در بند و زندانی شده است. چون بعقیده مانی آفریدگار و پشتیان دنیای جسمانی اهریمن است. از این رو زایش کردن و پیوند خانوادگی را

رواداشتن سزاوار نمیباشد. کاشتن نباتات و غلات چه همه اینها همدستی با اهریمن است. (بر خلاف دین زرتشتی که کشاورزی را اشویی می داند).
به نوشته تاریخ یعقوبی: در زمان شاپور اول در دادستانی، موید موبدان عقاید مانی را مردود اعلام کرد و مجعول بودن آنها به اثبات رساند و شاهنشاه را از او بر حذر داشت . مانی که جان خود را در خطر دید در سال 251 میلادی مجبور ترک ایران شد و به سغد و ترکستان پناهنده شد و در آنجا به تبلیغ دین خویش در میان صحراگردان مشغول شد .
در کتاب سوم دیکنرد، از مباحثه موید موبدان در آن دادستان با مانی چنین سخن رفته است:

1) موید: کین وارون به دل نه باید داشتن. مانی: تن مردم خود لانه کین و دیگر دروجان است.

2) موید: آزمندانه انبار نباید ساختن. مانی: [کشت] نه باید ورزیدن، و بدین چاره، انبار خورش و دارش مردم باید نابود کردن، و جان نیوشاگان را آزمندانه باید انباردن.

3) موید: میهمان نیک باید پذیرفتن. مانی: خانه اصلا" نباید ساختن تا اندر آن میهمان به توان پذیرفتن.

4) موید: زن از تخمه باید کردن (از تبار و خویشان) مانی: گزیدگان را ، برای پیوند رایانیدن ، زن کردن جرم است، چه از تخمه خویشان باشد چه از بیگانه.

5) موید: اندر شکایت و دفاع قضائی دادستان راست باید رایانیدن. مانی: دادستان و داد و داور از جهان باید برچیدن.

6) موید: از بیدادانه کشتن گاوان و گوسپندان باید پرهیختن. مانی: به جهان [کشت] نه باید ورزیدن ، نگهداری همه مردمان زا باید برچیدن و گوسپند و مردمان را بدین سان از میان بردن.

7) موید: گیتی را نه اصل باید پنداشتن. مانی: شالوده گیتی یعنی پوست دروج.

8) موید: چیز گیتی (مادی) را به یزدان باید فراز هشتن. مانی: چیز گیتی را خواستن گناه است و آفریننده و تولید کننده چیز مادی بزه گر است.

9) موید: چیز مینوی (معنوی) را خود برای خویش باید خواستن. مانی: مینوی نیک اندر توقف آراستگی است و امیدی به نجات نیست.

10) موید: دروج از تن بیرون باید کردن. مانی: خود تن مردم دروج است.

11) موید: یزدان به تن میهمان باید کردن. مانی: یزدان به تن میهمان نبود بلکه اندر تن بسته و اسیر است.

12) موید: برای جهان ویراستن، این و آن جای، اندر این و آن خویشتن باید ویراستن. مانی: جهان را هرگز ویراستار نبود.

پس از درگذشت شاپور اول مانی دوباره به ایران بازگشت و فعالیت هایش را در دوران حکومت هرمزد اول ادامه داد . کرتیر در عهد «ورهرام» یا بهرام یکم نفوذ فراوانی به دست آورد و در دوره همین پادشاه است که مانی در پیکار نهائی با دینورزان شکستی دوباره میخورد و محکوم میشود، و مروجان آیین مانوی تحت تعقیب قرار میگیرند...

این حزم [و ابن نباه] روایت می کنند که: چون مانی دروچ خویش پیش بهرام شاه آورد، بهرام فرمود که اندر او و موبد موبدان انجمن بسازند برای پیکار(مناظره). موبد موبدان فرمود که: به چه چیز ما را فراز خوانی؟

[مانی پاسخ] گفت که: به هشتن گیتی(رفض الدنیا) و ویرانی اش، خود داری از آمیزش با زنان و گسستن دوده، تا جخان نسامند گنده (العالم الجسدانی الفاسد) نابود گردد. جانهای پاک ایزدی(الارواح الطاهره الالهیه) با تنهای ناپاک اهریمنی (الابدان النجسته الاهرمنیه) آمیخته اند. یزدان از این آمیزش آزار بیند، و رامشش جدائی اندر ایشان است، تا دام دیگری باز پیدا آورد، و جهان دیگری، به کامش از نو بسازد.

آنگاه موبد موبدان فرمود: آیا ویرانی بهتر است یا آبادانی؟

[مانی] پاسخ داد که: ویرانی تنها آبادانی جانهاست.

[موبد] پرسید که: پس بیاگاهان مان که، کشتن تو آبادانی است یا ویرانی؟

[مانی] پاسخ گفت: آن ویرانی تن است.

[موبد] فرمود که: پس سزد کشتن ات ، تا تن ات ویران گردد و جانت آبادان.

پس دروند [مانی] سترد بود.

تعالی نیز برانجام این پیکار (مناظره) تأیید دارد و شرحی بر آن نوشته، در سال 1980 نیز بر گه هائی از متون مانوی در تورفان چین یافت شد که در آن صحنه ای از پیکار مانی و موبد بزرگ ثبت شده است.

کتاب چهارم دینکرد از مانی نقل میکند: آدمم پیش شاه گفتم که درود بر تو از یزدان!

شاه گفت که: از کجائی؟

گفتم که: پزشکی از بابل زمین

اندر واپسین دیدار مانی و بهرام شاه، برای بهرام [و موبدان] دیگر هویدا بود که مانی پزشکی تن نکند، چه تن را پلید داند، کشت نوزد، چه زمین را از مدفوع دیوان شناسد، شهر نیاید، زیستن را فلاکت داند و...

در یک **متن پهلوی به پارسیگ** خوانیم که: [بهرام] با خشمم به خداوند [مانی] بدین سان گفت که: ای [مرد] به چه درد میخورید؟ نه به کارزار شوید، و نه نخجیر کنید. اما شاید این پزشکی و این درمان را بایسته اید، این نیز نکند!

در سال 1986 سورن گیورسن عکسهای از متنی از کتاب کفالیه که بر روی پاپیروس به زبان قبطی نوشته و در مصر یافت شده بود منتشر کرد، در آن متن کفالیه سخن از مردی مزدیسن [آذرباد مهراسپند] آمده است که با مانی انجمن کرد، او بهنگام پیکار با مانی مقام داور(قاضی) را داشته است(یک اشتباه و یا تعمد تاریخی). بر اساس متن کتیبه های هیرید کرتیر ، وی در آن زمان دارای عنوان ریاست دادگاه عالی کشور(قاضی) بود. و محتملاً" او بود که در آن دادستان دینی حکم به ((و چرکرد مرگ ارزانی)) مانی داد.



(متون مانوی)

مسیحیان نگاه مثبتی به دین مانی نداشتند، زیرا به زعم آنان اصل و اساس ایمان عیسوی را متزلزل و فاسد میکرد. یکی از غشربون عیسوی بنام آگوستینوس augustinus که 9 سال آئین مانوی داشت، آنگاه بازگشته و مانویت را مورد حمله های بسیار شدیدی قرار می داد. در رساله *اعمال شهدای کرخا* از متون مسیحیان چنین می آید: در زمان شاهپور، مانی که مخزن شیطنت و شرارت بود، انجیل شیطنی خود را قی می کرد...

اگر بخواهیم به حقیقت ایمان و اخلاق مانویان پی ببریم، باید کتاب **خوستووانیفت** khvastuvanef مشهور به اعتراف نامه سماعون (نیوشاگان) را بخوانیم که ترجمه آن به زبان ترکی قدیم (اویغوری) تا امروز باقی مانده، اعتراف نامه دیگری خاص برگزیدگان به زبان سغدی نیز بدست آمده که توسط پروفسور هنینگ منتشر گردیده است.

خلفای تازی تا چند سده پس از حمله اعراب به ایران در کار از میان بردن مانویان بوده اند، مهدی خلیفه عباسی هنگام مرگ به فرزند خویش هادی سفارش می کند که: مانویان و زندیکان را از روی زمین براندازد، هارون الرشید و مامون برای شناسایی مانویان و کشتار آنان ترفندی کثیف به کار می بستند و آنها را وا می داشتند که مرغی را سر ببرند و چون آزار جانداران در آئین مانی روا نیست آنان با سرباز زدن از این فرمان دین خویش را آشکار می کردند و کشته می شدند. مانویان پس از اسلام گاهی با واژه زندیق (=زندیک) و گاه با واژه نغوشاک (=نیوشاک) شناخته می شدند.

نظام اجتماعی مانویان: جامعه مانوی از نگاه دینی، مرکب از 5 طبقه بود: طبقه اول 12 نفر رسول (به پهلوی فریستگان) طبقه دوم 72 نفر اسقف (به پهلوی اسپسگان) طبقه سوم 360 تن شیوخ (به پهلوی مهشتگان) طبقه چهارم برگزیدگان (به پهلوی ورگزیدگان) و طبقه پنجم سماعون (به پهلوی نیوشاگان).

بخش اصلی پیروان مانی را دو بخش آخر تشکیل می دادند، گروه برگزیدگان افرادی بودند که همه دستورات مانی را مویمو به کار می بستند، گروه دوم که اکثریت پیروان بودند نیوشاگان یا توده مومنین نامیده می شدند که طاق تعالیم دشوار برگزیدگان را نداشته و قادر به بکار بستن همه دستورات مانی در زندگی را نبودند اما سر به فرمان برگزیده گان میزیستند، شیوه زندگی را از ایشان فرا گرفته و برای رسیدن به روشنایی از آنها پیروی می کردند. بر مبنای فلسفه مانی، برگزیدگان مومنین راستین او بودند، کسانی که با شدت عمری را به ریاضت و صوفیگری گزرانده و در نهایت وارد بهشت وعده داده شده مانی می شدند، اما مومنین پست تر که در طبقه پائین تری قرار میگیرند، نیوشاگان (نیوشاک) واژه ای پارسی است که جدا شده از نیوشیدن یا شنیدن به دل و جان است)

آنها مردمانی بودند که هنوز از علایق مادی منزه نشده بودند، بار دیگر بر حسب اختلافات احوالی که دارند تحت شرایطی مختلف به این عالم پس رانده میشوند (تناسخ روح)، سایر مردمان هم از هر کیش و مسلکی باشند حال خوب یا بد به جهنم روانه میشوند؟! عدالت و بهشتی که تنها شامل حال صوفیان تارک دنیا ذوب در باورهای مانی میشود؟ مانی معتقد بود که پیروان او نباید در پی اموری بر آیند که اسباب ثروت و آسایش دنیوی و مادی گردد. او خوردن گوشت حیوانات و شرب شراب و چیدن گیاهان را، بلطبع کشاورزی را حرام و متروک میدانست. در یک متن مانوی به پارسیک آمده است:

آن واخش گفت که: دینی که آوری چیست؟

گفتم [مانی] که: گوشت نخورم، می نخورم، از زن دوری کنم و پرهیزم.

وی به پیروان خود اندرز کرده بود که بیش از غذای یک روز و لباس یک سال از مال دنیا برنگیرند و بایستی بی زن زندگانی کنند (سیسینیوس خلیفه مانی و جانشین او بر این نکته تاکید دارد). البته مومنین طبقات پستتر جامعه مانوی یعنی نیوشاکان از این قواعد سخت که مخصوص برگزیدگان بوده تا حدودی معاف بودند، این قواعد سخت رهاورد سفر مانی به هند و افکار صوفیان هندی بود. نیوشاکان میتوانستند گوشت بخورند (بشرطی که خود آن حیوان را نکشته باشند) میتوانستند زن اختیار کنند بشرطی که بکوشند به دنیا دلبستگی زیاد پیدا نکنند. بر نیوشاکان واجب بوده که غذای طبقه برگزیدگان را فراهم کنند، زیرا برگزیدگان حق نداشتند برای تهیه خوراک خود گیاهان را بچینند (معتقد بودند با این کار ذرات نورانی درون گیاه را نابود می کنند) از این رو زراعت هم نمی کردند، در عوض برگزیدگان برای بخشش گناه چیده شدن گیاهان بوسیله نیوشاکان برای آنها دعا کرده و طلب بخشش میکردند، به این منظور نیوشاکان در مقابل برگزیدگان میبایست زانو میزدند و خوراک را تقدیم کرده، سپس از گناه چیدن گیاهی که برای تهیه خوراک خود برگزیدگان چیده بودند طلب بخشش میکردند...

پرداخت زکات و گرفتن روزه و گزاردن نماز تکلیف عمومی بوده و همه طبقات را شامل می شده، در هر ماه 7 روز، روزه می گرفتند و در هر شبانه روز 4 بار نماز می خواندند و پیش از هر نماز وضو می گرفتند، در صورت فقدان آب با خاک تیمم می کردند، در هر نوبت نماز، 12 بار به سجده می افتادند. نیوشاکان یکشنبه را و برگزیدگان دوشنبه را مقدس می شمردند، چه مانویان هفته را پذیرفته بودند، صدقه دادن از واجبات این دین بود ولی مانویه از دادن آب و نان به کفار خوداری می کردند، زیرا که این عمل را موجب پلید شدن ذراتی از نور که مستور در آب و نان است می دانستند، اما از دادن لباس و پول و چیز دیگری که از ذرات نور خالی است، مضایقه نمی کردند... مشهور است که مانی به سال 276 میلادی و در اواخر حکومت بهرام اول در زندان بدرد حیات گفت، بنا به یک روایت شرقی وی را مصلوب کردند و سپس پیکر وی بر سردر یکی از دروازه های شهر گندی شاپور (جندی شاپور) آویختند، از آن پس آن دروازه به باب مانی مشهور گشت! در ترجمه متون مانوی (6) از این روز به عنوان روز جانباختن مانی یاد کرده اند: [مانی] با شادی بزرگ و با خدایان روشنی ها و با نوای چنگ و سرود شادی پرواز کرد... و جاودان بماند به نزد یزدان... چهار روز گذشته از شهریورماه، شهریورروز، روز دوشنبه، ساعت یازده، در استان خوزستان و به شهر بیلاباد (گندی شاپور)، که او پرواز کرد... به سوی سرای فروغ (7).

آنگونه که از متون مانوی برمی آید، روز مرگ مانی در نزد مانویان یکی از بزرگترین روزها قلمداد شده مانویان به یادگار مرگ نبی خویش آن روز را **عید بما** نامیدند و هر سال به یاد او جشن می گرفتند...

آئین مانی تا قرنهای پس از درگذشت وی در گستره جغرافیایی وسیعی از ترکستان تا مصر رواج داشت و مردمانی از فرهنگ ها، زبانها و نژادهای مختلف را در بر می گرفت و جایگاهی بزرگ در شناخت میراث فرهنگی و روان شناسی تاریخی افکار بشری را بخود اختصاص داده است، در اواخر قرن ششم میلادی در مذهب مانی تجزیه ای رخ داد و

مانویان شرق خود را دین آوران نام نهادند و از مانویان غرب که خود را دین داران می نامیدند جدا شدند، این جدایی را بنوعی میتوان مرتبط با سازگارشدن آئین مانی با فرهنگ مردمان آن سامان دانست.

از دیدگاه نگارنده مانی بن فاتک در قالب یک رفورمیست هیچگاه نتوانست چیزی نوین در دایره حکمت عملی برای افزودن بر غنای اخلاقیات بشری عرضه کند، او چون بسیاری از شریعت پرستان غشری تنها زنجیرهای تعصبات کور کورانه را بر پای بشریت صفت تر میفشرد، نگاه او بشر و اصولاً "حیات را از بنیاد نامشروع و محصول گناه می بیند، متاسفانه او حتی به نیمه خالی لیوان نگاه نمی کند بلکه چشمان خود را می بندد و کلاً" لیوان را تهی فرض می کند. از پیچیده ترین لغزشهای فلسفی مانی تحلیل ماهیت وجودی آتش بعنوان قسمتی از جهان آفرینش خدای تاریکی و منشاء نگرفتن عنصر آتش از میداء آفرینش نورانی است (8)؟ روز قیامت دردناک، سراسر ویرانی و مصیبت با درازای 1468 سال و موعود محوری در این کیش بشکلی که موعود را حاضر در میان آدمیان می بیند اما نه از جنس خود آنها، مدعی پیامبر واپسین و آخرین موعود بودن و سخنان عیسی را مستند بر خویش دانستن، همگی افکاری است که نه تنها تاثیر منفی خویش را بر جامعه حفظ می کند، بلکه بشدت آیندگان را نیز مورد تاثیر خود قرار می دهد.

-
- 1: در تاریخ یعقوبی مانی پسر حماد دانسته شده است. همچنین در تورات، شهر همدان و نیز کاخ پادشاهی آن بنام *احمنا* خوانده شده است...
 - 2: در ارژنگ مانی نگاشته های بسیاری هست و این نکته را مطرح می کند که مانی زمانی که به هند می رود به شاگردی کیدوی جادوگر در می آید. علم طب را نیز از او می آموزد. سپس به همراه او به ایران برمیگردد.
 - 3: ابوریحان بیرونی پیرامون مانی و پیروانش می گوید: آنها انجیل خویش را انجیل سبعین (بلامس) می نامند.
 - 4: مری بویس در سال 1954 سرودنامه های *انگد روشنان* (روشنی های کامل) و *هویدگمان* (نیکبختی ما) را بررسی، قرآنت و ترجمه کرد. در سال 1975 بویس بخشی از اشعار پارتی و پاره ای از مزامیر مانی را ترجمه و بطبع رساند.
 - 5: آیه 157 از سوره نساء قرآن کریم نیز چنین می گوید.
 - 6: متن *ce* و *p* به زبان پارتی
 - 7: وامقی، ایرج، نوشته های مانی و مانویان، 1378، ص 290 تا 293؛ M. Boyce, Acta Iranica, No. 9
 - 8: تضاد شدید با بنیاد آموزه های گاهانی و باورهای ایرانی

یاری نامه:

- 1: کتاب شاپورگان؛ آوانویسی بر اساس قرائت مکنزی، برگردان به پارسی نوشین عمرانی
- 2: کتاب کفالیه؛ شمیدت، پولوتسکی، مجموعه آثار مانوی
- 3: داستان آفرینش در نزد مانویان، پروفیسور ویلیام جکسن
- 4: ترجمه قطعه (T.III.260)، پروفیسور آندریاس هنینگ
- 5: دینکرد، ترجمه و آوانویسی، فریدون فضیلت
- 6: سرودهای روشنایی، ابوالقاسم اسماعیل پور
- 7: انگد روشنان، ترجمه از متن پهلوی همراه با یادداشت ها، دکتر ایرج وامقی